

گرایشهای تشیع در عراق قبل

از اوایل قرن نوزدهم میلادی، بر اثر تساهل مذهبی که از سوی سیاست حاکم بر هند تشویق می شد و در پی آشنایی مسلمانان با جنبشهای فکری و مکاتب جدید فلسفی و علوم و اختراعات تازه اروپایی و ظهور منادیان اتحاد اسلامی مثل سید احمد خان دهلوی (م: ۱۸۹۸ م.) و سید جمال الدین محمد بن صفدر اسدآبادی معروف به افغانی (م: ۱۸۹۷ م.) و توسعه روابط شرق و غرب و تشکیل انجمنهای اتحاد اسلام و حمایت اسلام در لندن و هند و نشر مطبوعات آزاد... سدهای تعصبی که اورنگ زیب عالمگیر امپراتور گورکانی (۱۰۶۹-۱۷۰۷ م.)، و علمای حنفی مانند شاه ولی الله و شاه عزیز الله دهلوی در برابر تشیع ساخته بودند فرو ریخت. حکمرانان شیعه در لکهنو و کشمیر و شهرهای هیمالیایی و شمالی هند از علمای اثنی عشری استقبال کردند. مدارس و امام باره ها و تکایا و تعزیه داریها و «جلوس» های عاشورا، رونق خود را باز یافت. شاعران فارسی و اردو مثل آرزو، سودا، میرامن، سوز، انیس، دبیر و غالب ... صفحات مطبوعات و مجالس مشاعره را با مناقب و مراثی اهل بیت زینت دادند و محققان شیعه مانند میر حامد حسین نیشابوری کنتوری مؤلف مجلدات عبقات الانوار (م: ۱۳۰۶ ق.) و اعجاز حسین موسوی کنتوری (م: ۱۲۸۶ ق.) مؤلف کشف الحجب والاستار و امیر علی هندی (م: ۱۳۴۷ ق.) مؤلف تاریخ اسلام و روح اسلام (به انگلیسی) تعریف درست امامت و فرق آن را با خلافت اموی و عباسی و عثمانی و نیز معنی اجتهاد و تقلید را، که جلوه ای از

حاکمیت عقل و علم است، روشن نمودند. تصویر زشت مفاهیم نادرست، که در اذهان از تشیع به وجود آمده بود تصحیح شد؛ جنبش آزاد فکری نشاط خود را باز یافت و نسل جوان مسلمان هند در پرتو تعالیم انقلابی تشیع از خواب گران قرون بیدار گردید. اقبال لاهوری: شیخ محمد اقبال سیالکوٹی لاهوری فرزند شیخ نور محمد (۱۲۵۶-۱۳۱۷ ه. ش)، شاعر و فیلسوف بزرگ معاصر، نیز مولود همین عصر نهضت فکری بود.

او در سیالکوٹ (پنجاب)، در یک خانوادهٔ مسلمان کشمیری الاصل پارسی دان، پرورش یافت. در محیط زندگی او و دوستان و معاشران پدرش معلمان و واعظان شیعی ایرانی و شاعران پارسی‌گوی هندی و مثنوی خوانان و مداحان و مناقب سریان بودند. از این رو، زیر بنا و زمینه اندیشه‌های او را اصول عقاید و ادبیات شیعه تشکیل دادند.

اقبال، برای تحصیل ادبیات و فلسفه، از مسقط الراس خود به لاهور رفت. شهری که مرکز فرهنگ اسلامی و زبان و ادب فارسی در هند بود. در آن جا مشاهیر استادان هندی و انگلیسی در دانشکده دولتی به تدریس اندیشه‌ها و معارف اسلامی مشغول بودند و مطبوعات فارسی و اردو و انگلیسی آزادانه دربارهٔ هر مذهب و عقیده سخن می‌گفتند. انجمنهای اسلامی و ادبی به اهل ذوق و دانش مجال اظهار نظر می‌دادند و جوانان مستعد در همین مجامع راه شهرت و ترقی را می‌پیمودند. اقبال، در چنین محیطی رشد کرد و طبعش روان و زبانش بازگردید و به سرودن شعر فارسی و اردو پرداخت. او به سنت قدیم شاعران فارسی و اردو، از آغاز شاعری، علاقه و احترام خود را به اهل بیت ابراز می‌کرد. مثنوی فارسی او در منقبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، که حاکی از تمسک شاعربه ولای آن حضرت و دودمانش می‌باشد، از نخستین و بهترین اشعار او بود که در ژانویه ۱۹۰۵ م. در مجلهٔ مخزن لاهور به چاپ

رسید و موجب اشتها روی بین مسلمانان بخصوص شیعیان گردید.

یکی از استادان اقبال، فیلسوف و اسلام شناس انگلیسی، **سِرِ طامس آرنولد** Sir Thomas Arnold عربی دان مشهور بود که در دانشکده دولتی تدریس می کرد. وی، علاوه بر معلم، مرشد و مربی اقبال بود. آزادی فکر و جاذبه معنویتش به حدی بود که به اقبال خط فکری داد و پرده تعصب و تنگ نظری را از پیش چشم او برداشت و هم او بود که شاعر جوان را برای ادامه تحصیل در انگلستان تشویق نمود.

اقبال، در سال ۱۹۰۵ م. به لندن رفت و سه سال در اروپا به سربرد. از دانشکده حقوق «لینکلن این» Lincoln Inn درجه لیسانس حقوق و از دانشگاه مونیخ آلمان درجه دکتری در فلسفه دریافت نمود. در لندن، به وسیله پروفیسور آرنولد، با شرق شناسان مشهور آشنا گردید. همان جا بود که در جمعیت اتحاد اسلام Pan Islamisme به هم مسلکان سید جمال الدین اسدآبادی پیوست. در دانشگاه کمبریج از صحبت دو ایران شناس بزرگ: پروفیسور ادوارد براون E.G. Browne و پروفیسور رینولد نیکولسون R.A. Nicholson برخوردار شد و از ویژگیها و رموز ادب و عرفان ایرانی وقوف کامل حاصل کرد، و با مطالعه کتابهایی که آن دو توصیه می کردند، فرهنگ اسلامی خود را پر بار نمود و زبان فارسی را بهتر فرا گرفت و به مطالعات خود جهت و محور بخشید.

یکی از کتابهایی که «نیکولسون» برای مطالعه به اقبال توصیه نمود انسان الکامل فی معرفة الاواخر والاوائل تألیف عبدالکریم بن ابراهیم الجیلی (م: ۸۳۲ ق.) صوفی مشهور قرن هشتم و نهم هجری بود. او بعد از مطالعه این کتاب، که در تعریف و شرح مقامات انسان کامل است، با سبق ذهنی که از مقام ولی و قطب نزد شیعیان و صوفیان داشت به نظرات تازه فلسفی و اجتماعی و سیاسی راه یافت که موجب شهرت جهانی و محور همه اشعار و تألیفات او گردید. یکی از آن

نظرات «فلسفه خودی و رموز بی خودی» و شرح اعجاز خویشتن شناسی در بازسازی ملل استعمارزده شرق است. این نظریه را به تفصیل در مثنویهای «اسرار خودی» و «رموز بی خودی» و دیوانهای «جاویدنامه» و «پیام مشرق» و رساله دکتری خود به عنوان «سیر حکمت در ایران» The Development of Metaphysics in Persia بیان کرده است. نظریه ولایت و زمامداری مرد کامل یا خلیفه الله، که اساس عقیده امامیه است و لزوم وحدت مقام ولایت و خلافت و زیانهای جدا بودن روحانیت از حکومت و بی ارزش بودن و مضار حکومت عوام یا جمهوری دموکراتیک... همه به دنبال «فلسفه خودی» بر او کشف گردید و در پرتو همین نظریه بود که موفق شد مسلمانان آسیا و آفریقا را برای مبارزه با فرهنگ استعماری و احیای موارث اسلامی تجهیز و تشویق نماید و مبانی استقلال کشورهای پاکستان و بنگلادش را فراهم سازد.

اقبال، با تطبیق نظرات فلاسفه جدید با کلام و عرفان اسلام، به اصالت حرکت و اجتهاد که هر دو از مبانی تشیع است عقیده پیدا کرد و نتیجه گرفت که سبب عمده عقب ماندگی مسلمانان هند بنیادگرایی و کهنه پرستی و بهره نگرستن از خرد و دور ماندن از استدلال و چون و چراست. او، بعد از بازگشت از اروپا (۱۹۰۸ م.)، به عنوان مصلح و منادی اتحاد اسلام در خط سید جمال الدین، با سلاح شعر و قلم در صحنه ظاهر شد. سرسخت ترین مخالفان او «مولویان» سنت گرای حنفی بودند، که زمام عقل عوام را در دست گرفته، تقالید کهن را باسانی از دست نمی دادند:

دین حق از کافری رسواتر است	زانکه ملا مؤمن کافر گراست
کم نگاه و کور ذوق و هرزه گرد	ملت از قال و اقولش فرد فرد
دین کافر فکر و تدبیر و جهاد	دین ملا فی سبیل الله فساد!

او جهان اسلام را یک وحدت غیر قابل تجزیه و یک امت می دانست که از ملیتها و اقوام و نژادهای گوناگون ترکیب یافته و بارشته دین و فرهنگ اسلامی به هم پیوسته است. اداره این جامعه بزرگ با رژیم استبدادی میسر نیست، چون برخلاف فطرت آزاد انسانی است:

آدم از بی بصری بنسنگی آدم کرد گوهری داشت ولی نذر قباد وجم کرد
یعنی ازخوی غلامی زسگان پست تراست من ندیدم که سگی پیش سگی سرخم کرد
همچنین، حکومت عوام یا جمهوری دموکراتیک را منافای عقل و اسلام و عاری از روحانیت و معنویت می دانست:

متاع معنی بیگانه ازدون فطرتان جویی؟ زموران شوخی طبع سلیمانی نمی آید
گریز ازطرز جمهوری حریف پخته کاری شو که از مغزد و صدخر فکر انسانی نمی آید
و روی همین اصل به سازمان ملل متحد، که وسیله تحمیل اراده زورمندان جهان بر مستضعفان است، سخت می تازد و آن را انجمن کفن دزدان می داند که برای تقسیم قبور گرد آمده اند:

برفتد تاروش رزم ازین بزم کهن دردمندان جهان طرح نو انداخته اند!
من از آن بیش ندانم که: کفن دزدی چند بهر تقسیم قبور انجمنی ساخته اند!
بهترین حکومت، در نظر اقبال، حکومتی است که قانون اساسیش قرآن و قبله اش کعبه و زمامدارش ولی الله و خلیفه الله باشد و آن: حکومت علوی است. در اسرار خودی گوید: «نمونه کامل مقام ولایت و خلیفه الهی که دنیروی عملی و علمی را در خود جمع داشت و نفس عاقله او بر ملک ظاهر و باطن پادشاهی می کرد علی مرتضی علیه السلام بود»:

مُسلم اول شه مردان علی عشق را سرمایه ایمان علی
از ولای دودمانش زنده ام در جهان مثل گهرتا بنده ام...

مرسل حق کرد نامش بوتراب
قوت دین مبین اندیشه اش
مرتضیٰ کز تیغ او حق روشن است
هر که در آفاق گردد بوتراب
او در مثنوی اسرار خودی صفاتی برای خلیفه الله و ولی عصر بیان نموده که یادآور شمایل بقیه الله امام غایب است:

غنچه ما گلستان در دامنست
ای سوارا شهب دوران! بیا!
رونق هنگامه ایجاده شو!
باز در عالم بیارایام صلح!
نوع انسان مزرع و تو حاصلی
ریخت از جور خزان برگ شجر
چشم ما از صبح فردا روشنست
ای فروغ دیده امکان! بیا!
در سواد دیده ها آباد شو!...
جنگجویان رابده پیغام صلح!
کاروان زندگی را منزلی
چون بهاران بر ریاض ما گذر!
در باره حاکمیت عقل و اجتهاد، که از اصول عقاید امامیه است، گوید:

تراش از تیشه خود جاده خویش
اگر تقلید بودی شیوه ای خوب
به راه دیگران رفتن عذابست...
پیمبر هم ره اجداد رفتی
در باره اصالت حرکت و حرکت جوهری با فیلسوف شیعه ملا صدرا هم عقیده است و آن را اساس خلقت می داند. در قطعه جوی آب، که ترجمه آزاد نغمه محمد اثر گوته است این نظریه را ضمن حرکت جوی به دریا، و در قطعه ساحل و موج با بیانی شاعرانه شرح داده است:

ساحل آسوده گفت: گرچه بسی زیستم
موج زخود رفته ای تیز خرامید و گفت:
آه نه معلوم شد کیستم و چیستم
هستم اگر می روم، گر نروم نیستم
عقیدت او به ولایت مطلقه علی علیه السلام بر عالم امکان و اخلاص و توالی

او به آن حضرت از یک مثنوی سی و سه بیتی که در مجلهٔ مخزن لاهور به چاپ رسیده و آن را هر صبح بعد از نماز می خوانده بخوبی آشکار است. در اینجا تمام آن مثنوی را تیمناً از دیوان رخت سفر نقل می کند:

ای محو ثنای تو زبانها!	ای یوسف کاروان جانها!
ای باب مدینهٔ محبت!	ای نوح سفینهٔ محبت!
ای ماحی نقش باطل من!	ای فاتح خیمبر دل من!
ای سر خط وجوب و امکان!	تفسیر تو سوره های قرآن!
ای مذهب عشق را نمازی	ای سینهٔ تو امین رازی
ای سرنبوت محمد!	ای وصف تو مدحت محمد!
گردون که به رفعت ایستاده است	از بام بلند تو افتاده است
هر ذره در گهت چو منصور	در جوش ترانهٔ انسا الظور
فردوس، ز تو، چمن در آغوش	از شان تو، حیرت آینه پوش
جانم به غلامی تو خوشتر	سر بر زده ام ز جیب قنبر
هشیارم و مست بادهٔ تو	چون سایه زیافتادهٔ تو
از هوش شدم مگر به هوشم	گویی که نصبری خموشم
دانم که ادب به کتم راز است	در پردهٔ خامشی نیاز است
اما چکنم؟ می تو لا	تند است، برون جهد زمینا

ز اندیشه عاقبت رهیدم

جنس غم آل تو خریدم

فکرم چو به جستجو قدم زد	در دیر شد و در حرم زد
در دشت طلب بسی دویدم	دامن چو ز گرد باد چیدم (کذا)
در آبله خارها خلیده	صد لاله تو قدم دمیده

افتاد گره به روی کارم
پویان پی خضر سوی منزل
جویای می و شکسته جامی
پیچیده به خود چو موج دریا
وا مانده ز درد نارسیدن
عشق تو دلم ربود ناگاه
آگاه ز هستی و عدم ساخت
چون برق به خرمنم گذر کرد
بر باد، متاع هستیم داد
سر مست شدم، زپافتادم
پیراهن «ما» و «من» دریدم
خاکم به فراز عرش بردی
واصل به کنار، کشتیم شد
جز عشق حکایتی ندارم

شرمندۀ دامنِ غبارم
بر دوش خیال بسته محمل
چون صبح به باد چیده دامن
آواره چو گرد باد صحرا
در آبله شکسته دامن (کذا)
از کار، گره گشود ناگاه
بتخانه عقل را حرم ساخت
از لذت سوختن خبر کرد
جامی زمی حقیقیم داد
چون عکس، ز خود جدا افتادم
چون اشک ز چشم خود چکیدم
زان راز که با دلم سپردی
طوفان جمال زشتیم شد. (کذا)
پروای ملامتی ندارم

از جلوه علم بی نیازم

سوزم، گریم، تپم، گذازم

در بارۀ جدا ماندن خلافت از ولایت و روحانیت و زمامداری امویان، که
سرمنشأ انحراف تاریخ اسلام از مسیر الهی بود، می گوید:

چون خلافت رشته از قرآن برید
حُریت را زهر اندر کام ریخت
اقبال معتقد بود خون امام حسین علیه السلام موجب اعلاّی حق و بقای اسلام و
تحکیم بنای توحید گردید:

آن امام عاشقان پور بتول
سرو آزادی زبستان رسول

معنی ذبح عظیم آمد پسر...	الله الله بسای بسیم الله پسر
پس بنای لاله گردیده است...	بهر حق در خاک و خون غلتیده است
یعنی آن اجمال را تفصیل بود...	سر ابراهیم و اسماعیل بود
خون او تفسیر این اسرار کرد	ملت خوابیده را بیدار کرد
ز آتش او شعله ها افروختیم	رمز قرآن از حسین آموختیم
سطوت غرناطه هم برباد رفت	شوکت شام و فر بغداد رفت
تازه از تکبیر او قرآن هنوز	تار ما از زخمه اش لرزان هنوز

ای صبا! ای پیک دور افتادگان!

اشک ما بر خاک پاک او رسان!

بحث در تمایلات مذهبی علاقه اقبال مجال وسیع تری می خواهد. نویسنده این سطور در مقدمه کتاب نوای شاعر فردا، که شرحی بر مثنویهای اسرار خودی و رموز بی خودی است، اجمالی از احوال و عقاید او را بیان کرده است. به طور خلاصه، زیربنای افکار و الهام بخش او عقاید و عرفان و کلام و ادبیات شیعی ایرانی بوده، چنانکه مشهورترین آثارش نیز به شعر فارسی است. رحمة الله علیه رحمة واسعة.

بعض منابع این مقاله به شرح ذیل است:

- ۱ - اردو دایرة معارف اسلامیه ج ۳ - مقاله خلیفه عبدالحکیم و غلام رسول مهر - لاهور: ۱۹۶۸ م.
- ۲ - مجموعه مقالات انگلیسی در شرح احوال و افکار اقبال به نام: Iqbal's Thought and Art گردآوری سعید احمد. لاهور: ۱۹۷۱ م.
- ۳ - مجموعه مقالات اردو در شرح احوال و افکار اقبال که به مناسبت صدمین سال ولادت

- او از سوی مجلهٔ مایوبه سال ۱۹۷۷ م. در لاهور منتشر شده است.
- ۴ - پیام مشرق از اقبال، لاهور: ۱۹۴۸ م. و سایر دواوین آن مرحوم.
- ۵ - زحمت سفر شامل بعض اشعار اقبال که در دیوانهای او نیامده است. کراچی: ۱۹۵۱ م.
- ۶ - شماره‌های مجلهٔ هلال و پاکستان مصور و اقبال ریویو و اقبال آکادمی و بزم اقبال... منتشره در پاکستان به فارسی و عربی و انگلیسی. مخصوصاً مقالهٔ «اقبال لاهوری» از نویسندهٔ این سطور در مجلهٔ هلال (۱۹۵۱ م.).
- ۷ - مقالهٔ مبانی استقلال پاکستان در مجله وزارت خارجه (۱۳۳۸ هـ ش) از نویسندهٔ این سطور.
- ۸ - نوای شاعر فردا در شرح اسرار خودی و رموز بی خودی از نویسندهٔ این سطور- تهران: ۱۳۵۶ هـ ش.
- ۹ - «بعض جنبه‌های ایرانی در فرهنگ هند و اسلامی» از نویسندهٔ این سطور- نشریهٔ دانشکدهٔ الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ هـ ش.